درس سوم

خرس کوچولو

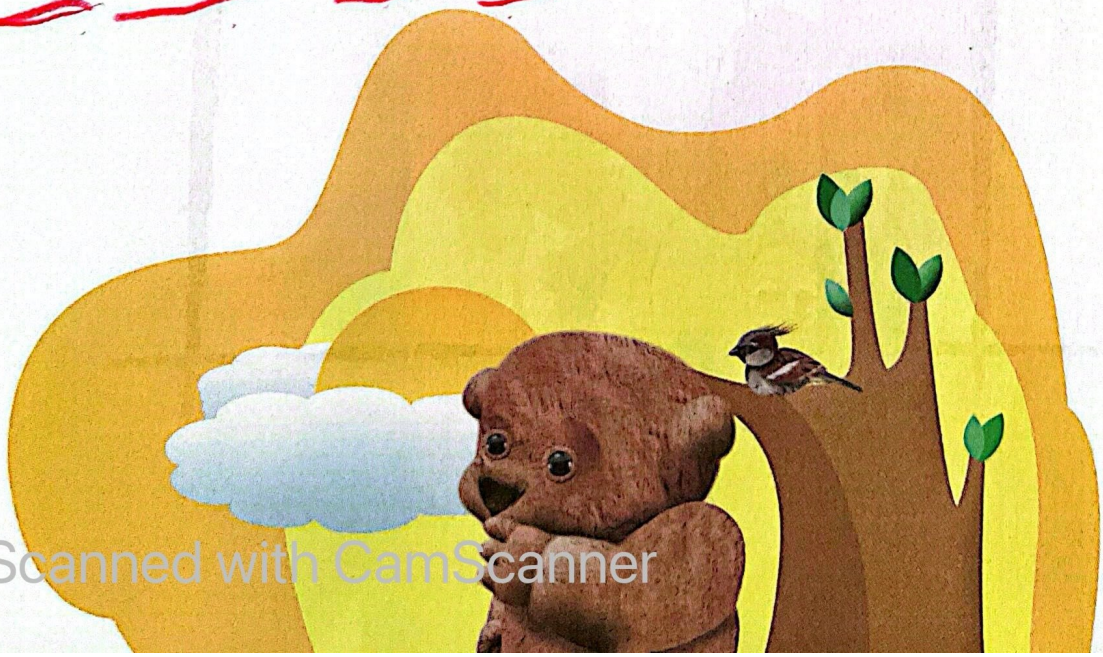
خرس کوچولو بارها شنیده بود که «میکروب‌ها» موجودات خطرناکی هستند. به همین دلیل، تصمیم گرفت با آن‌ها بجنگد.

یک روز صبح زود، چوبی برداشت و به راه افتاد. در راه به یک بچّه گنجشک رسید. نگاهی به او کرد و گفت: «من می‌خواهم با میکروب‌ها بجنگم. تو آن‌ها را اینجا ندیده‌ای؟»

گنجشک جواب داد: «این طوری که نمی‌شود؛ تو باید...»

امّا خرس کوچولو به بقیه‌ی حرف‌های او گوش نکرد. رفت تا به بچّه فیلی رسید. پرسید: «تو میکروب‌ها را این طرف‌ها ندیده‌ای؟ من می‌خواهم با آن‌ها بجنگم.» بچّه فیل گفت: «اگر می‌خواهی با میکروب‌ها بجنگی، باید اوّل دست‌هایت را خوب بشویی.»

خرس کوچولو که از حرف‌های بچّه فیل هم چیزی نفهمیده بود، ناراحت و بی‌حوصله



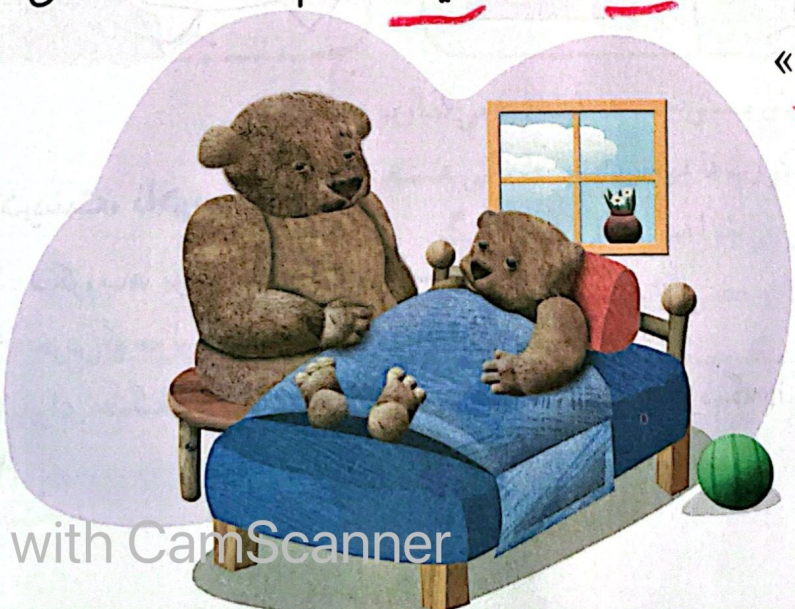
Scanned with CamScanner



به راه افتاد. کمی بعد، خسته و گرسنه زیر درختی نشست تا استراحت کند. بالای درخت یک کندوی عسل بود. خرس کوچولو تا چشمش به کندو افتاد، خوش حال شد و از درخت بالا رفت. عسل‌ها را با همان دست‌های کثیفش خورد و با خودش گفت: «حالا خیلی خسته‌ام. فردا می‌آیم و با میکروب‌ها می‌جنگم.»

روز بعد، خرس کوچولو بیمار شد و دیگر نتوانست به جنگ میکروب‌ها برود.

مادرش به او گفت: «عزیزم، اگر اوّل از من می‌پرسیدی که میکروب‌ها کجا هستند و چه‌طور می‌شود با آن‌ها جنگید، به تو می‌گفتم. تو باید بدانی که میکروب‌ها در جاهای کثیف زندگی می‌کنند. پس برای جنگیدن با آن‌ها، بهتر است همیشه خود را پاکیزه نگه‌داری و دست‌هایت را قبل از غذاخوردن بشویی. حالاهم باید استراحت کنی تا دوباره سالم و شاداب شوی.»



Scanned with CamScanner